

◀ سه) مفرد معرف به لام

۱. در ادبیات عرب «ال» دارای اقسام مختلفی دانسته شده است:

یک) «ال» تعریف:

یک/۱) ال عهد

یک/۱/۱) ال عهد ذکری: «كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ»^۱

یک/۱/۲) ال عهد ذهنی: «إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^۲

یک/۱/۳) ال عهد حضوری: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^۳

این نوع معمولاً بعد از اسماء اشاره و یا حروف ندا می آید «یا ایها الرجل»، «هذا الرجل» ولی گاهی در غیر این دو مورد هم استعمال می شود. مثلاً به کسی که در حضور شما به کسی توهین می کند می گویند: «لاتشتم الرجل» (برخی ال در «الآن» را از این نوع دانسته اند، البته ابن هشام «ال» در «الآن» را زائده می داند).^۴

یک/۲) ال جنس

یک/۲/۱) ال استغراقی

به جای این «ال» می توان لفظ «کل» را قرار داد و معنای این «ال» استغراق و شمول نسبت به تمام افراد طبیعت است. «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»^۵

یک/۲/۲) ال غیر استغراقی

به جای این «ال» نمی توان کل را قرار داد و این «ال» برای آن است که ماهیت را معرفه قرار دهد. «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»^۶

دو) ال زائده

دو/۱) لازم: مثل «الذی»

دو/۲) غیر لازم:

۱. سوره مزمل، آیه ۱۵-۱۶

۲. سوره فتح، آیه ۱۸

۳. سوره مائده، آیه ۳

۴. مغنی اللیب، ج ۱، ص ۷۳

۵. سوره نساء، آیه ۲۸

۶. سوره انبیاء، آیه ۳۰



دو/۲/۱) «ال» زینت: «ال» وارد شده بر علم شخصی «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة»

(این قسم «ال» سماعی است)

دو/۲/۲) «ال» وارد شده در اشعار (به ضرورت شعر)

سه) ال موصول (به معنای الذی)

این قسم بر اسم فاعل و اسم مفعول و صفات مشبیه وارد می‌شود.

«من القوم الرسول الله منهم» (من القوم الذين رسول الله منهم)

«الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضَاعَفُ لَهُمْ»^۱ (الذين تصدقوا و اللاتی تصدقن و اقرضوا...)^۲

۲. مطابق آنچه از ابن هشام خواندیم «ال» استغراق از اقسام ال جنس است (که این برخلاف چیزی است که از مرحوم آخوند خواهیم خواند)

۳. در کلمات ادبا، به این سؤال اشاره نشده است که آیا معنایی جامع بین اقسام «ال» است (تا همه اقسام «ال» مصداق آن باشند و اشتراک معنوی داشته باشند)، یا لفظ «ال» مشترک لفظی بین اقسام خود است و یا برخی موارد اشتراک معنوی و در برخی از موارد اشتراک لفظی مطرح است.

۴. آخوند مفرد معرف به ال را از اقسام مطلق معرفی می‌کند و می‌نویسد:

«و منها المفرد المعرف باللام و المشهور أنه على أقسام المعرف بلام الجنس أو الاستغراق أو العهد بأقسامه على نحو الاشتراك بينها لفظاً أو معنى و الظاهر أن الخصوصية في كل واحد من الأقسام من قبل خصوص اللام أو من قبل قرائن المقام من باب تعدد الدال و المدلول لا باستعمال المدخول ليلزم فيه المجاز أو الاشتراك فكان المدخول على كل حال مستعملاً فيما يستعمل فيه الغير المدخول.»^۳

توضیح:

۱- اینکه هر کدام از اقسام، خصوصیت خاصی دارند (استغراق یا جنس یا عهد و ...)، این ناشی از وضع جدید برای «مفرد + ال» نیست

^۱ . سوره حدید، آیه ۱۸

^۲ . ن ک: مغنی اللیب، حرف ال

^۳ . کفایة الاصول، ص ۲۴۴



۲- بلکه اگر «مفرد + ال» مشترک لفظی بین معانی مختلف است، تمام آن خصوصیات از «ال» فهمیده می‌شود ولی اگر «مفرد + ال» مشترک معنوی بین اقسام مختلف است در این صورت «ال»، معنای جامع را می‌فهماند و خصوصیت هر قسم از قرائن معینه فهمیده می‌شود.

۳- [مثل اینکه می‌گوییم امر برای صرف طلب وضع شده و مشترک معنوی بین وجوب و استحباب است و فهم هر کدام از مصادیق، محتاج دالّ خارجی است]

۴- پس اینکه از «الرجل»، «رجل معهود» فهمیده می‌شود، ناشی از «ال» است و رجل فقط در معنای «طبیعت مرد» استعمال شده است.

۵- و فهم «رجل معهود» از «الرجل»، به سبب «استعمال رجل در معنای رجل معهود» نیست (که اگر چنین استعمالی مطرح باشد، یا استعمال مجازی است و یا اگر استعمال حقیقی باشد، لاجرم باید بگوییم «رجل» مشترک لفظی بین حقیقت رجل و رجل معهود است.

۱. مرحوم آخوند سپس ادامه می‌دهد

«و المعروف أن اللام تكون موضوعة للتعريف و مفيدة للتعين في غير العهد الذهني»^۱

توضیح:

۱. معروف آن است که «ال» در همه اقسام (غیر از «ال» در عهد ذهنی) برای تعریف وضع شده است و [مصادق طبیعت] را معین می‌کند.

۲. اما معروف آن است که در «ال» عهد ذهنی، چنین نیست.

ما می‌گوییم:

درباره اینکه چرا «ال عهد ذهنی» مفید تعین نیست ادله‌ای مطرح است:

دلیل اول:

«و مرادهم عدم إفادتها له فيه بالنسبة إلى الفرد، فإنه لا تعين فيه خارجا، لا بالنسبة إلى الجنس المتحقق في ضمنه، فإنها مفيدة للتعين بالنسبة إليه حسب إفادته في تعريف الجنس محضا، و إلا لم يكن من مصاديق ما وضع للتعريف.»^۲

توضیح:

^۱. همان، ص ۲۴۵

^۲. كفاية الاصول (با حواشی مشکینی)، ج ۲، ص ۴۷۶



۱. در مثال «اذهما فی الغار»، اگرچه غار برای مخاطب و گوینده شناخته شده است و در ذهن طرفین متعین است ولی چون در خارج این فرد متعین نیست، «ال» عهد ذهنی مفید تعیین نیست.

۲. البته «الغار» از این حیث اینکه «غار» در آن متعین است و معنای روشنی دارد، متعین است ولی این تعیین جنسی است و سخن ما درباره تعیین فردی است.

ما می‌گوییم:

۱. این تقریر از عدم تعیین «ال» عهد ذهنی غلط است چرا که:

اولاً: تعیین جنسی، ملاک تعریف و تنکیر نیست و ملاک تعیین فردی است.

ثانیاً: همانطور که «الرجل» (عهد ذکری) فرد متعین است، الغار (عهد ذهنی) هم فرد شناخته شده است.

۲. شاید به همین جهت مرحوم حکیم^۱ به صراحت می‌نویسد که در عهد ذهنی هم تعیین مطرح است.

دلیل دوم:

در عهد ذهنی تنها برای مخاطب و متکلم، تعیین فردی حاصل است و برای بقیه مردم چنین نیست.

ما می‌گوییم:

۱. این مطلب مستفاد از کلام مرحوم فیروزآبادی است، اگرچه ایشان خود بر آن اشکال می‌کند:

«بل و حتی فی العهد الذهنی غایته انها مفیدة للتعریف و التعین للمخاطب خاصة من جهة

معهودية المعنى فی ذهنه لا فی ذهن غیره»^۲

۲. مرحوم آخوند سپس می‌نویسد که «ال جنس» (مطابق با آنچه ایشان مطرح می‌کند که «ال جنس» را

صرفاً چیزی می‌دانند که مبین ماهیت است و اصلاً دال بر استغراق نیست) نمی‌تواند «ال» تعریف باشد.

«و أنت خبير بأنه لا تعین فی تعریف الجنس إلا الإشارة إلى المعنى المتميز بنفسه من بین

المعانی ذهناً و لازمه أن لا یصح حمل المعرف باللام بما هو معرف علی الأفراد لما عرفت من

امتناع الاتحاد مع ما لا موطن له إلا الذهن إلا بالتجريد و معه لا فائدة فی التقييد مع أن التأویل

و التصرف فی القضايا المتداولة فی العرف غیر خال عن التعسف.

هذا مضافاً إلى أن الوضع لما لا حاجة إليه بل لا بد من التجريد عنه و إلغائه فی الاستعمالات

المتعارفة المشتملة علی حمل المعرف باللام أو الحمل علیه كان لغوا كما أشرنا إليه»^۳

۱. حقائق الاصول، ج ۱، ص ۵۵۱

۲. عناية الاصول، ج ۲، ص ۳۵۶

۳. كفاية الاصول، ص ۲۴۵



توضیح:

۱. «ال جنس» صرفاً تعین جنسی را معلوم می‌کند و اصلاً اشاره به تعین فردی ندارد [یعنی الماء می‌گوید که مراد «جنس ماء» است که با سایر معانی ذهنی متفاوت است و لذا تعین جنسی دارد ولی اصلاً «فردی از افراد ماء» را معین نمی‌کند].
۲. و «ال جنس» که متعین جنسی است، نمی‌تواند از «ال تعریف» باشد که به متعین فردی اشاره دارد. چرا که:

۳. متعین جنسی صرفاً در ذهن موجود است (چرا که تعین جنسی یک اعتبار ذهنی است) و چنین معنایی بر فرد خارجی صدق نمی‌کند. پس باید بگوییم لفظی که معرفه است بر فرد خارجی صدق نکند و «ال تعریف» باید بتواند بر فرد معین (تعین فردی) حمل شود [چرا که گفته‌ایم که تعریف و تکبیر به معنای معین بودن و شناخته شده بودن مصداق است]

۴. ان قلت: وقتی می‌خواهیم آن را بر فرد خارجی حمل کنیم، آن را از تعین و لحاظ ذهنی تجرید می‌کنیم.
۵. قلت: اولاً؛ اگر برای هر استعمال لازم است که تجرید صورت پذیرد، اصلاً چرا چنین وضعی صورت پذیرد که همیشه بخواهیم در استعمالات آن را تجدید کنیم.

۶. ثانیاً؛ عرف در استعمالات خود، نمی‌تواند الفاظ را از قیودات تجرید کند (و این سخت است)
۷. ثالثاً؛ وضع برای معنایی که لازم باشد، همیشه در همه استعمالات (چه بگوییم زید الرجل؛ حمل معرف یا بگوییم الرجل زید: حمل بر معرف) آن معنا را تجرید کنیم، لغو است.

ما می‌گوییم:

۱. ماحصل فرمایش مرحوم آخوند آن است که: «ال جنس» نمی‌تواند «ال تعریف» باشد چرا که «ال تعریف» باید «فرد معین» را معلوم کند در حالیکه «ال جنس» فردی را معین نمی‌کند و «جنس را معین می‌کند»
۲. اگر کسی بگوید «تعین جنس» هم یک نوع تعریف است ولی این تعریف به معنای «تعین فردی» نیست، مرحوم آخوند می‌تواند پاسخ دهد که «معرفه بودن» (تعریف) به معنای شناخته شدگی مصداق است و لذا شناخته شدگی جنس و ماهیت ربطی به «تعریف مصطلح» ندارد.
۳. اما اشکال سوم مرحوم آخوند (اینکه چنین وضعی لغو باشد):
اگر به معنای آن است که اگر بخواهیم لفظ همراه با «ال جنس» را بر مصداق خارجی حمل کنیم، محتاج تجرید هستیم، این همان اشکال اول است.



و اگر به معنای آن است که وضع «ال» برای تعیین جنسی لغو است (چرا که همیشه باید در تمام استعمالات آن را تجرید کنیم) این اشکال وارد نیست چرا که:

اولاً: می‌توان «الماء» (با ال جنس) را در همان معنای «جنس ماء» (تعیین جنسی) استعمال کرد و اصلاً هم آن را بر افراد خارجی حمل نکرد.

ثانیاً: گاهی در مقام مبالغه می‌گوییم «علی الشجاع» و مرادمان آن است که همه ماهیت شجاعت در علی است. پس این «ال» جنس، بدون تجرید حمل می‌شود (و این مجاز در اسناد است و نه مجاز در کلمه که محتاج تجرید است، نیست)

مرحوم آخوند سپس مدعای بزرگ‌تری را مطرح می‌کند (و فراتر از بحث «ال جنس» تمام «ال‌ها را از تحت تعریف خارج می‌کند) و می‌نویسد:

«فالظاهر أن اللام مطلقاً يكون للتزيين كما في الحسن و الحسين و استفادة الخصوصيات إنما تكون بالقرائن التي لا بد منها لتعينها على كل حال و لو قيل بإفادة اللام للإشارة إلى المعنى و مع الدلالة عليه بتلك الخصوصيات لا حاجة إلى تلك الإشارة لو لم تكن مخلة و قد عرفت إخلالها فتأمل جيداً.»^۱

توضیح:

۱. «ال» در همه مصادیق آن، «ال» زینت است.
۲. اما اینکه در جایی «ال» را استغراق یا جنس یا عهد می‌نامیم، به سبب قرائن معینه است.
۳. و آن قرینه‌های معینه هستند که می‌گویند مراد از «الشجرة» درخت موجود در ذهن است و مراد از «الرسول»، رسول ذکر شده در قبل است و مراد از «الرجل»، رجل حاضر در جلسه است و مراد از «الماء»، جنس ماء است و ...
۴. حال وقتی آن قرینه‌ها، این مطلب را معلوم می‌کنند، چه نیازی هست که «ال» هم چنین مطلبی را دلالت کند.
۵. پس: اگر کسی بگوید «ال» برای «اشاره به معنا» وضع شده است، اما چون برای اینکه بدانیم اشاره به چه معنایی است، محتاج قرینه هستیم. پس با وجود قرینه نیازی به اشاره نداریم.
۶. بلکه ممکن است بگوییم «فرض دلالت برای ال» مُخل به افهام است چرا که گفته‌ایم، «ال» برای معنایی وضع شده است که در همه استعمالات و حمل‌ها باید آن را تجرید کرد.

^۱. همان



جمع‌بندی

۱. تعریف و تنکیر به معنای تعین فردی است. یعنی معنایی که مصداق آن معین و شناخته شده است.
۲. به همین جهت «ال جنس»، معرفه معنوی نیست ولی معرفه لفظی می‌باشد.
۳. اشکالات مرحوم آخوند بر اینکه «ال جنس» نمی‌تواند معرفه‌ساز باشد، کامل است
۴. اما سخن مرحوم آخوند درباره اینکه همه «ال»های تعریف، تزیین هستند، کامل نیست چرا که:
 ۵. اینکه لفظی برای قدر مشترکی وضع شده باشد و یا به نحو اشتراک لفظی برای معانی مختلفی وضع شده باشد و لذا برای تعیین هر یک از اقسام محتاج قرینه معینه باشد، دلیل نمی‌شود که بگوییم «چون آن قرینه معینه است که در استعمالات معلوم و معین می‌کند که کدام قسم و کدام مصداق مراد است، پس اصلاً به وضع اولیه برای قدر مشترک و یا اوضاع متعدده برای مشترک لفظی نیاز نداریم»
 ۶. و اگر این سخن تمام باشد، هیچ مشترک لفظی و مشترک معنوی را نباید بپذیریم.
 ۷. پس وقتی واضع لغت عرب و لغویون عرب، اذعان به آن دارند که «ال» برای معنای تعریف وضع شده است، نمی‌توان فهم «تعین فردی» (یعنی معرفه بودن) را به قرینه‌های معینه نسبت داد.
 ۸. اما اینکه مرحوم آخوند می‌فرمایند که «نسبت دادن تعریف به ال مخلّ به تفهیم است»، صرفاً در «ال جنس» است و در سایر اقسام «ال» هیچ نحوه اخلاقی مطرح نمی‌شود.

